

## شیوه‌های سخن‌وری در مجالس صوفیه

الهام گنج کریمی\*  
دکتر محمد کاظم کهدویی\*\*

چکیده

مجلس‌گویی در تصوف سابقه‌ای طولانی دارد و برخی از مشایخ صوفیه به مجلس گفتن و برگزاری جلسات صوفیانه معروف بوده‌اند. در واقع بسیاری از تعالیم مشایخ صوفیه از طریق مجلس‌گویی‌ها به مریدان منتقل می‌شده است. هدف اصلی از تشکیل این مجالس، موعظه برای ارشاد و تربیت مریدان و حاضران مجالس بوده است؛ به همین سبب صوفیان مجلس‌گو از شیوه‌های سخن‌وری و خطابه، برای تفهیم و تأثیر هرچه بیش‌تر مواعظ خود بهره می‌جستند. یکی از اصول اساسی سخن‌وری، استفاده از زینت‌هایی چون: آیات و احادیث و قوال بزرگان (که ارتباط نزدیکی با محتوای کلامشان داشت)، اشعار، ضرب‌المثل‌ها و حکایات نیز - به تناسب مطالبی که پیش از آن نقل شده بود و برای دل‌نشین‌تر شدن مواعظ - بود. این شیوه‌ها در میان مجلس‌گویان رسمی کهن متداول بوده است. در این مقاله سعی شده است زینت‌های سخن‌وری به‌کار برده شده در مجالس ابوسعید ابی‌الخیر (متوفی ۴۴۰ هـ.ق) و جلال‌الدین محمد مولوی (متوفی ۶۷۲ هـ.ق) براساس کتاب‌های حالات و سخنان ابوسعید ابی‌الخیر (جمال‌الدین ابوروح)، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی‌سعید (محمد بن منور)، مجالس سبعه مولانا (جلال‌الدین محمد مولوی)، مناقب العارفین (شمس‌الدین احمد افلاکی)، که در این زمینه بسیار حکایت کرده‌اند، مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: مجلس‌گویی، ابوسعید ابی‌الخیر، جلال‌الدین محمد مولوی، نثر فارسی.

\* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

\*\* عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه یزد

## مقدمه:

یکی از راه‌های ترویج و اشاعهٔ تعالیم صوفیه، گسترش مواعظ، اندرزه‌ها و توصیه‌های پیران و مشایخ تصوف است که به صورت ملفوظات و تقریرات بر منابر و کرسی‌ها و حلقه‌های درس و بحث، با حضور شاگردان، طالبان، مریدان و هواداران تشکیل و بیان می‌شد. به این گونه جلسات و حلقه‌های بحث و درس صوفیان که برحسب اشارهٔ شیخ و مراد و یا به خواهش و استدعای مردم و مریدان تشکیل می‌شد - نوعی سخن‌رانی مکتوب که لحن گفتاری و خطابی توأم با پند و اندرز و موعظه - مجلس و عظم می‌گویند و برخی از این مجالس به اسم معرفت فرمودن، معانی گفتن و معارف‌گویی معروف بوده‌اند. این مجالس با سایر مجالس صوفیه نظیر مجالس سماع، تلقین ذکر، الباس خرقه و... کاملاً متمایز هستند.

مجالس وعظ و معرفت‌گویی صوفیان، مکانی بود که در آن شیخ و مریدان، صوفیان و غیر صوفیان یکدیگر را بیش‌تر از زمان‌های دیگر می‌دیدند و پیوند مستحکم‌تری با یکدیگر می‌یافتند. در این مجالس، پیر و مرشد خطاب به مریدان خود و نیز مردم عادی سخن می‌گفت و دردها و ناراحتی‌های هر دو گروه را به گوش جان می‌شنید و موعظه‌های عارفانه‌ای می‌کرد که گاه سرشار از ذوق و حال بود.

مجالس صوفیان به لحاظ صفا و بی‌پیرایگی وجود مشایخ و جوّ سالم و ساده، بسیار رواج یافته و شهرتی به سزا به دست آورد؛ به گونه‌ای که با استقبال مردمی مواجه شد. مردم با شوق و اشتیاق روزافزونی برای شنیدن سخنان واعظان، در مجالس آن‌ها شرکت می‌کردند. این مجالس باعث شد که برخی از حاضران آن به آیین تصوف و عرفان علاقه‌مند شوند و به جمع صوفیان بپیوندند.<sup>۱</sup>

این جلساتی که در حال حاضر در میان ما به نام مجالس وعظ باقی مانده، بقایای همان مجالسی است که متصوفه در تشکیل و ابتکار آن پیش‌گام بوده‌اند؛ یعنی: این که مجلسی به‌طور رسمی تشکیل و تعداد زیادی از مردم جمع شوند و فردی به‌عنوان واعظ برای آن‌ها سخن‌رانی کند و به پندواندرز بپردازد را، ظاهراً اولین بار صوفیه ابتکار کرده و بعدها دیگران هم نظیر آن مجالس را تشکیل داده‌اند؛ به‌خصوص شیعه در مجالس رثا و عزاداری سیدالشهدا(ع) این سنت را

رواج دادند و همان‌گونه که در مجالس وعظ، موعظه شیخ/ پیر/ مراد و... سبب تهذیب و ترکیه نفس صوفیان می‌شد، امروز نیز خطیبان ما با این‌که صوفی نیستند، چون در مجالس وعظ از صوفیان تقلید کرده‌اند، بیش‌تر در کلام خود به جنبه زهد و مبارزه با هوا و هوس و... می‌پردازند.<sup>۲</sup> از آن‌جاکه هدف در مکتب تصوف، وصول سالک به درجه کمال، امید به سعادت و رستگاری و اعتقاد راسخ به ابدیت و بقاء روحانی است، مشایخ صوفیه تلاش می‌کردند که به تدریج با تسلط به فرهنگ اسلامی در خانقاه‌ها و سایر مراکز مناسب، زمینه را برای نیل به کمال آدمی، با سیروسسلوک در مدارج و مقامات عالی، از راه مواعظ و اندرزهای عارفانه که سرشار از ذوق و حال است، فراهم کنند؛<sup>۳</sup> به همین سبب برای دستیابی به این اهداف، صوفیان مجلس‌گو برای تأثیر بیش‌تر و به‌تر کلام در حاضران مجلس، از شیوه‌های سخن‌وری استفاده می‌کردند. یکی از این شیوه‌ها به‌کاربردن زینت‌های سخن‌رانی و موعظه در مجالس بود. این زینت‌ها برای زیبایی و دل‌نشینی هرچه بیش‌تر کلام، در درک و دریافت به‌تر و بیش‌تر مخاطبان، مؤثر است.

بدون‌شک اگر کلامی به آیات الهی، احادیث و سخنان انبیاء و اولیاء مزین شود، مستمع آن‌را با جان و دل می‌پذیرد و باور می‌دارد؛ زیرا به صحت و وثوق کلام اطمینان پیدا می‌کند؛ هم‌چنین اگر سخنی با شعر، حکایت و تمثیل بیان شود، آن سخن در ذهن جای‌گیرتر و فهم محتوای آن کلام، برای شنونده سریع‌تر و راحت‌تر امکان‌پذیر می‌شود؛ بنابراین صوفیان نیز که هدف اصلی ایشان از تشکیل این‌گونه مجالس، ارشاد و وعظ مستمعان و هدایت آنان به سوی خیر و نیکی بود، از این روش مهم و باارزش در سخن‌وری استفاده می‌کردند.

### ۱- آیات:

دل‌نشین‌ترین زینت سخن‌وری در مجالس صوفیه، به‌کار بردن آیات زیبای قرآنی در لابه‌لای کلام است که لطف و ارزش سخن را افزایش داده، تأثیر کلام بر مخاطبان را دوچندان می‌گرداند.

ابوسعید ابی‌الخیر را به‌هنگام مجلس‌گویی «در لباس اندرزگویان خشک نمی‌بینیم؛ بلکه غالباً با همگان چون دوستی مشفق سخن می‌گوید. ابوسعید در مجالس خود واعظ غم‌خواری‌ها و اظهار ندامت‌ها نبود و به‌ندرت در مواعظش از آیاتی یاد می‌کرد که در آن‌ها به عذاب دوزخ تهدید شده است»؛<sup>۷</sup> بلکه در تأویل و تفسیر آیات قرآنی همواره جنبه‌های مثبت و امیدبخش آن نامه آسمانی را مدنظر داشته است؛ چنان‌که محمدبن منور در *اسرارالتوحید* روایت می‌کند:

«وقتی از اوقات، شیخ ما قرآن می‌خواند و در آخر عهد، هرچه آیت رحمت بود، می‌خواند و هرچه آیت عذاب بود، می‌گذاشت. یکی گفت: «ای شیخ! این چنین، نظم قرآن می‌بشود!» شیخ گفت: ... آن ما همه بشارت و مغفرت آمده است؛ به چه خواهیم عیب کردن!»<sup>۸</sup>

«و در مجلس از وی سؤال کردند که اخلاص چیست؟ گفت: سرّیست از اسرار حق در دل بنده، که نظر پاک حق بدان سرّ است و مدد آن سرّ از نظر پاک سبحان است و آن مدد، رقیب آن سرّ است و موخّذ، که موخّذست، بدان سرّ است و آن سرّ لطیفه‌ای است از الطاف حق؛ چنان‌که گفت: قوله تعالی: «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ»<sup>۹</sup> ۴۲/۱۹ و آن لطیفه به فضل حق پیدا آید نه به کسب و فعل بنده.»

هم چنین ابوسعید روزی در میان مجلس گفت «الْحَيَوةُ بِالْعِلْمِ وَ الرَّاحَةُ فِي الْمَعْرِفَةِ وَ الذَّوْقُ فِي الذِّكْرِ وَ ثَوَابُ التَّوْحِيدِ النَّظَرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي الْجَنَّةِ وَ ثَوَابُ آدَاءِ الْأَمْرِ الْجَنَّةُ وَ ثَوَابُ اجْتِنَابِ النَّهْيِ الْخِلَاصُ مِنَ النَّارِ»<sup>۱۰</sup> ثُمَّ قَرَأَ الشَّيْخُ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يُتِّبِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَ مَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ» ۱۸- ۱۶ / (۳۵).<sup>۱۱</sup>

براساس روایت افلاکی و آنچه که در مجالس سبعة مشاهده می‌کنیم، مولانا نیز آیات بسیاری درحین مجلس‌گویی به‌کار می‌برده است؛ به‌طوری‌که هر هفت مجلس از مجالس سبعة با خطبه‌ای عربی آغاز شده و در میان خطبه، برای استدلال، آیاتی در قدرت و عظمت الهی آمده است:

«الحمد لله المقدس عن الاضداد و الأشكال، المنزه عن الأنداد و الأمثال، المتعالي عن الفناء و الزوال، القديم الذي لم يزل و لا يزال،

مقلب القلوب و مصرف الدهور و القضاء و محول الاحوال، لا يقال متى و إلى متى، فإطلاق هذه العبارة على القديم محال، أبدأ العالم بلا اقتداء و الأمثال، خلق آدم و ذریته من الطین الصلصال فمنهم للنعم و منهم للجحیم و منهم للأبعاد، و منهم من سقى شربه الإibar و منهم من كسى يثاب الاقبال، قطع الألسنه عن الإعتراض من المقال<sup>۱۱</sup>. قوله تعالى: «لا یسئل عَمَّا یَفْعَلُ و هم یسئلون»<sup>۱۲</sup>.

در کل مجالس سبعة؛ مولانا، جابه‌جا برای استناد سخنانش از آیات قرآن کریم استفاده کرده و ۱۵۷ آیه را در این مجالس بر شنوندگان عرضه داشته است<sup>۱۳</sup> و آن قدر این آیات و کلمات قرآنی را به زیبایی در لابه‌لای سخنانش جای داده است که روح انسان سرگشته، مصداق این کلام می‌شود:

«... ای قطره بیچاره، خاک خصم تو، باد خصم تو، تاب آفتاب خصم تو؛ مقصدت که دریاست، سخت دورست؛ ای قطره بی‌دست‌ویا، در میان چندین اعداء، جانب دریا چون خواهی رفتن؟ قطره به زبان حال می‌گوید که: در جان من که قطره‌ای‌ام و ضعیفم، شوقی است از تأثیر عنایت دریای بی‌پایان که «و حملها الإنسان إنه كان ظلوماً جهولاً»<sup>۱۴</sup> اندر این بیابان که سیل‌ها می‌لرزند از بیم فروماندن که: «إنا عرضنا الأمانة علی السموات و الأرض و الجبال فأبین أن یحملنها و أشفقن منها»<sup>۱۵</sup>... جان آدمی که قطره‌ای است، میان به خدمت بریست»<sup>۱۶</sup>.

شمس‌الدین احمد افلاکی نیز در چندین حکایت، به استفاده مولانا از آیات قرآن در مجالس وعظ و معرفت‌گویی اشاره کرده است:

«هم چنان روزی حضرت مولانا در میان معرفت فرمود که این آب جویی که ماهیان در وی مقیمند، تا نان‌ریزه‌ای در وی نریزی، ماهیان سر برون نمی‌کنند و بدان نان‌پاره‌ها نمی‌پیچند؛ هم چنان جوی حکمت ما که در جوی روان ما روانست، تا صدق طلب و اعتقاد درست و اخلاص بی‌ریا در وی نریزی، ماهیان معانی ... از این جوی سر نمی‌کنند، و گرفتار شصت هیچ صیادی نمی‌شوند؛ همانا که تذکر و افتقار عظیم می‌باید که اضطراب موجب استحقاقست: أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ»<sup>۱۷</sup> (۶۲/۲۷)»<sup>۱۸</sup>.

۲- احادیث :

احادیث (سخنانی است که پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار به زبان آورده‌اند یا افعالی که انجام داده‌اند) در مرتبه دوم بعد از قرآن قرار دارد. آنچه که در قرآن به‌طور اجمالی بیان شده، در احادیث توضیح و تفصیل می‌یابد. احادیث از قرن دوم هجری مدون شدند و از نظر بلاغت جای‌گاه رفیعی دارند از لحاظ بیانی بسیار زیبا هستند و در لغت و ادب عرب اثری عظیم نهاده‌اند؛<sup>۱۹</sup> از این رو صوفیان نیز در مجالس خود، در مرتبه بعد از بیان آیات قرآنی، برای زیبایی کلام و استدلال سخنانشان، در مجالس خود از احادیث دینی بهره می‌جستند.

ابوسعید ابی‌الخیر گه‌گاه در بین کلامش از احادیث استفاده می‌کرد؛ از جمله جمال‌الدین ابوروح روایت می‌کند که:

«درویشی بر شیخ سوال کرد: «الْفَقْرُ أَمْ الْغِنَى؟»<sup>۲۰</sup> شیخ تبسم کرد و... گفت: ای درویش! اتم و افضل و اکمل در شریعت [است]؛ چون نظر سبحانی بر خود پیدا کند، فقرش غنا گردد و غناش فقر. بشریت آینه ربوبیت است و هرچه آفریدی، بدان نظر نکرد جز با آدمی «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَنْظُرْ إِلَى الدُّنْيَا مُنْذُ خَلَقَهَا بُغْضًا لَهَا»<sup>۲۱</sup> تا دنیا را بیافریده است پادشاه عالم، از دشمنی وی، به وی نگاه نکردست. چون به حدیث آدمیان رسید، گفت: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»<sup>۲۲</sup> همه عالم در آفرید که امری بس بود»<sup>۲۳</sup>.

محمدبن منور نیز چنین نقل می‌کند:

«جدم شیخ‌الاسلام ابوسعید رحمه‌الله علیه گفت که روزی شیخ ما ابوسعید قدس‌الله روحه‌العزیز در نیشابور مجلس می‌گفت: دانشمندی فاضل حاضر بود؛ با خود اندیشید که این سخن که این مرد می‌گوید، در هفت سبب قرآن نیست. شیخ، حالی، روی بدان دانشمند کرد و گفت: ای دانشمند! بر ما پوشیده نیست اندیشه خاطر تو. این سخن که ما می‌گوییم در سبب هشتم است! ... اما آنچه به دل‌های بندگان می‌رساند، چنان‌که رسول صلی‌الله علیه و سلم گفت: اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»<sup>۲۴</sup>،<sup>۲۵</sup>.

براساس آنچه که در مجالس سبعه و مناقب‌العارفین می‌بینیم، مولانا در مجالسش بسیار از احادیث استفاده می‌کرده است. البته تعداد احادیثی که مولانا

در مجالس سبعة به کار برده است نسبت به آنچه که افلاکی روایت کرده، بیش تر است. مولانا در مجالس سبعة، ۴۰ حدیث از رسول اکرم (ص) و حدیثی از امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) را به کار برده است و بسیار زیبا و دل‌نشین احادیث نبوی را در لابه‌لای سخن خود درج کرده است:

«ابتدای تذکیر به خبری کنیم از اخبار مصطفوی - صلی الله علیه و سلم - آن بشیر نذیر و آن نذیر بی‌نظیر، سیدالمرسلین، چراغ آسمان و زمین، ... انه قال: کساد امتی عند فساد امتی، الّا تمسک بستتی عند فساد امتی فله اجر مائة الف شهید»<sup>۲۶</sup> صدق رسول الله. رسول کونین، پیشوای ثقلین، خاص‌الخاص «لعمرك»،<sup>۲۷</sup> مشرف تشریف «لولاک»،<sup>۲۸</sup> فصیح «أنا أفصح العرب والعجم»،<sup>۲۹</sup> پیشوای «آدم و من دونه تحت لوائی يوم القيمة و لافخر، الفقر فخری»،<sup>۳۰</sup> چنین می‌فرماید که: کساد امت من به هنگام فساد امت من باشد.<sup>۳۱</sup>

هم چنین افلاکی چنین روایت می‌کند:

«روزی حضرت مولانا در شرح نیستی و انکسار و تواضع، معانی می‌فرمود و دلایل معقول و منقول و مکشوف می‌گفت؛ مثال فرمود... حضرت پیغمبر ما... به‌غایت متواضع بود که شجره وجود مبانکش جامع ثمره اولین و آخرین بود؛ تا لاجرم از جمیع انبیاء و اولیاء متواضع تر و خاکسارتر و درویش تر و خمول تر بود؛ چنان‌که فرمود امرت بمداواة الناس و خلق الحسن و ما أودى نبي مثل ما أوديت<sup>۳۲</sup>؛ چنانک سر و دندان مبارکش شکستند و او از غایت کرم بی‌نهایت خود اللّهم اهد قومي فانهم لا یعلمون<sup>۳۳</sup> می‌گفت»<sup>۳۴</sup>

### ۳- اقوال بزرگان:

از جمله مواردی که مشایخ صوفیه به‌عنوان زینت‌های سخنرانی در مجالس از آن استفاده می‌کردند، اقوال و سخنان خود یا سایر بزرگان و مشایخ صوفیه به زبان عربی بود که بسیاری از این اقوال پرمحتوا و گران‌بها هستند. ابوسعید ابی‌الخیر در مجالس خود گاهی سخنانش را به‌صورت جملات عربی بیان می‌داشت؛ برخی از

این جملات از آن مشایخ و بزرگان دیگر بود و شیخ عیناً همان جملات را نقل می‌کرد و این امر بر زیبایی کلام وی می‌افزود.

در حالات و سخنان ابوسعید ابی‌الخیر این گونه اقوال را کم‌تر مشاهده می‌کنیم؛ ولی در اسرارالتوحید تعداد این گونه اقوال عربی بیش‌تر است و محمدبن منور نسبت به جمال‌الدین ابوروح، به این موضوع بیش‌تر توجه داشته است.

«شیخ‌الاسلام گفت: یک روز بر سر منبر بر زبان شیخ برفت:

«لَا يَجِدُ السَّلَامَةَ أَخَذَ حَتَّى يَكُونَ فِي التَّدْبِيرِ كَأَهْلِ الْقُبُورِ»<sup>۳۵</sup> بدین

لفظ بیان کرد که سلامت در بی‌اختیاری است و از راه تدبیر دور

بودن و خود را در عجز با اهل گورستان برابر کردن»<sup>۳۶</sup>

محمدبن منور در اسرارالتوحید چنین روایت می‌کند:

«شیخ ما ابوسعید، قدس‌الله روحه العزیز، گفت - در میان

مجلس - که ما را به خواب دیدند مرده و زنج‌بر بسته و سخن

می‌گوییم. کسی گویدی که «فرا مردمان نگوویی که سخن

می‌گویند؛ اگر گویند، چنین گویند.» شیخ گفت: «آن‌گاه که به

مردی او بماند. پس، مات العبد و هو لم یزل کما یزل»<sup>۳۷</sup>»<sup>۳۸</sup>

بی‌تردید مولوی به زبان عربی تسلط کامل داشت؛ به زبان عربی کتاب می‌خواند، شعر می‌سرود، موعظه می‌کرد و در مجالسش نیز سخنان و عبارات عربی خود و دیگر بزرگان را بسیار به کار می‌برد. البته تعداد این گونه اقوال عربی در مجالس سبعة از آن‌چه که در مناقب‌العارفین افلاکی ذکر شده، بسیار بیش‌تر است و مولانا با مهارت و تسلطی که بر زبان فارسی و عربی داشته، بسیار زیبا و شایسته این اقوال عربی را در میان گفتار فارسی خود جای داده است؛ به‌گونه‌ای که در مجالس سبعة می‌خوانیم:

«دل کیست کو حدیث خود و درد خود کند پیدا بود که جنبش دل تا کجا

رسد لاتکونوا من أبناء‌العمل و کونوا من أبناء‌الازل»<sup>۳۹</sup>

زاهدان از عمل اندیشند که چنین کنیم و چنان کنیم. عارفان از

ازل اندیشند که حق چنین کرد و چنان کرد و از‌های‌وهوی عمل

خود نیندیشند.

عارفان چون دم از قدیم زنند های و هو را میان دو نیم زنند

الزاهد يقول كيف أصنع و العارف يقول كيف يصنع»<sup>۴۰</sup>



افلاکی نیز در مناقب العارفین چنین روایت می‌کند:

«هم‌چنان در خانه پروانه معرفت می‌گفت و در شرح آسمان‌ها و زمین و... بیان‌ها فرمود و گفت: که صورت این عالم، اهل حق را و معنی را دیدار است؛ هم‌چنان تاج‌الدین اردبیلی گفت: پس مصطفی الدنیا جیفه چرا گفت و این چگونه باشد؟ فرمود که: از طالبان او مباش، تا تو را جیفه ننماید، ... هماره طالب حق باش و او را طلب تا لایق دیدار باشی و در همه اشیا او را توانی دیدن و نظر مارأیت شیئاً إلا و رأیت الله فیهِ<sup>۴۲</sup> ملک یمین تو باشد.»<sup>۴۳</sup>

#### ۴ - اشعار:

موضوع شعر و شعرخوانی یکی از کارهای علمی هنری صوفیان بوده است و تا جایی که به خانقاه مربوط می‌شود، شعرخوانی و شعرسرایی از جمله عوامل ضروری طریقت به‌شمار می‌رود. نیاز صوفیان به شعر عرفانی و وجود شاعران عارف در زمره صوفیان و پذیرش آن‌ها از سوی توده مردم، سبب می‌شد که شعر عرفانی گسترش یابد، به حد اعلای کمال خود برسد و ارزش والایی داشته باشد؛ به گونه‌ای که بخش مهمی از ادبیات رسمی زبان فارسی شامل اشعار صوفیانه و عرفانی است و بی‌تردید مسلک طریقت و خانقاه در به‌وجود آمدن و حفظ و نگاه‌داری این گنجینه اشعار، سهم به‌سزایی دارد.<sup>۴۴</sup>

شعر صوفیه تنها نتیجه سکر و وجد نیست و فقط جذبات و غلبات روحانی و معنوی را بیان نمی‌کند؛ زیرا در مجالس وعظ و تذکیر، بیان معانی به گونه‌ای دیگر است و از این رو معانی مربوط به مناجات و موعظه و مضامین راجع به شریعت نیز در شعر صوفیانه منعکس شده و این نوع معانی، نثر تعلیمی صوفیه را پدید آورده است، که عالی‌ترین و قوی‌ترین مظاهر آن در اشعار سنایی، عطار، مولوی و... پدیدار شده است.<sup>۴۵</sup>

شعر صوفیانه فارسی حدوداً در اوایل قرن پنجم هجری، با ابوسعید ابی‌الخیر و سایر بزرگان در خراسان معمول و متداول شد<sup>۴۶</sup> و از قدیم‌ترین نمونه های شعر

تعلیمی صوفیه، قطعات و رباعیاتی است که شیخ ابوسعید در جواب مسائل و مطالب مریدان خوانده است و در *اسرارالتوحید* و *حالات و سخنان ابوسعید* آمده است.<sup>۴۷</sup>

ابوسعید نخستین شیخ عارفی بود که در مجالسش بیش تر از به کار بردن آیات و احادیث، به خواندن اشعار توجه داشت<sup>۴۸</sup> و همین امر باعث برانگیخته شدن خشم معاندین و مخالفین علیه او شده بود.

ابوسعید اشعار بسیار زیادی به فارسی و عربی در مجالس خود انشاد می کرد که تقریباً تمام آن ها از کلام متقدمان وی بوده است. آن گونه که از *حالات و سخنان شیخ ابوسعید* برمی آید، بیش تر اشعاری که وی در مجالس خود بر منبر می خوانده، از پیر ابوالقاسم بشرین یاسین (متوفی ۳۸۰ هـ ق) بوده است که از مشایخ دوران جوانی وی به شمار می رفته است و با وجود این که بشر و صوفیان پیش از ابوسعید، شعر می سروده اند، قبل از شیخ در بین صوفیه خراسان شعر چندان رواج نداشته است.<sup>۴۹</sup>

جمال الدین ابوروح چنین روایت می دارد که شیخ ابوسعید در مجلس آخر روی به پسرش ابوطاهر کرد و گفت:

«یا باطاهر! بر پای باش» برخاست، جامه او بگرفت و به خود کشید و گفت: تو را و فرزندان تو را به خدمت صوفیان وقف کردم. این نصیحت ما را گوش دار و این بیت بگفت، بیت: عاشقی خواهی که پایانش بزی بس که بپسندید باید ناپسند زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند»<sup>۵۰</sup>

محمد بن منور داستان کرامتی از ابوسعید را، با بیان شعری متناسب در حین مجلس گویی، چنین روایت می کند:

«درویشی بود در نیشابور؛ او را عظیم به دنیا میلی بود و پیوسته چیزی جمع می کردی و بر جمع و ادخار حرص داشتی. یک شب وی را دزد در شد و هر چه در خانه داشت جمله برد؛ مگر مرقع آن درویش که پوشیده داشت و نقدی که داشت، در آن جا دوخته بود، بماند. دیگر روز برخاست؛ رنجوری عظیم و با کسی نگفت و به مجلس شیخ آمد. شیخ،

در میان سخن، روی بدان درویش کرد و گفت: ای درویش،

بیت:

آری جاننا دوش به بامت بودم

گفتی دزد است، دزد نبود من بودم

آن درویش فریاد درگرفت و پیش شیخ آمد و آن نقد که

مانده بود، پیش شیخ بنهاد. شیخ گفت: درویش چنین باید.

شما را هیچ چیز ندهند.<sup>۵۱</sup>

همان‌طور که ذکر شد، ابوسعید علاوه بر اشعار فارسی، گه‌گاه در مجالس اشعار عربی نیز به کار می‌برد؛ هرچند که وی در جوانی ۳۰۰۰۰ بیت شعر عربی در خاطر داشته است و یک روز بر سه‌راه بسطام بیش از ۱۰۰۰ بیت از اشعار تازی به زبان آورده است؛ به نظر نمی‌رسد که او مانند برخی از صفویان به زبان عربی شعر سروده باشد.<sup>۵۲</sup>

جمال‌الدین ابوروح به خواندن اشعار عربی توسط ابوسعید در مجالس و عطف اشاره‌ای نکرده است؛ ولی محمدبن منور در چند حکایت به این مسأله توجه داشته است:

«خواجه بلفتح عیاضی گفت که از خواجه حسین غنادوستی

شنیدم که گفت: در نیشابور در مجلس شیخ ابوسعید بودم؛ شیخ

سخن می‌گفت. در میان سخن، اندیشه سرخس و والده به دلم

بگذشت. شیخ در حال روی به من کرد و گفت:

تَعْجَلْ عَلٰی اُمِّ عَلِيكَ حَفِيَّهٖ تَنْوُحُ وَ تَبْكِي مِنْ فِرَاقِكَ دَائِمًا<sup>۵۳</sup>

من از مجلس شیخ بیرون آمدم و حالی روی به سرخس نهادم

و والده را در بیماری وفات یافتم؛ تنگ درآمد. من رسیدم و او

را بدیدم. او را وفات رسید؛ دانستم که آنچه شیخ فرموده بود:

«تَعْجَلْ» سبب آن تعجیل این بود.<sup>۵۴</sup>

مولانا نیز در مواعظ خود همانند سایر صفویان واعظ به مناسبت حال و مقال از حافظه خود اشعاری می‌خوانده است. او شعر را چون هنر سخن‌گفتن می‌دانست و دریافته بود که نثر تنها برای بیان و عطف و موعظه نارساست؛ از این‌رو به خواندن شعر در خلال گفتارش روی آورده بود؛ شعر مولانا از حکایات عامیانه

و امثال و حکم مایه می‌گیرد. شعر او انعکاس عادت، عرف‌ها و تعبیرات وقایع زمان است و در کل می‌توان گفت اشعار وی با عناصر مردمی آمیخته شده است.<sup>۵۵</sup> در مجالس سبعه جابه‌جا اشعاری به چشم می‌خورد؛ اما همه این اشعار از سروده‌های خود مولانا نیست؛ بلکه اشعاری از دیگران از جمله نظامی، سنایی، عطار و ... به کار برده شده است. او از میان تمام شاعران ایران، سنایی و عطار را بیش‌تر می‌پسندید.

تمام منابع متفقاً ذکر کرده‌اند که مولانا بعد از آمدن «شمس»، وعظ را ترک کرد؛ از این‌رو اشعاری که سروده خود مولانا است و در مجالس سبعه آمده و یا افلاکی ذکر کرده، شعرهایی هستند که در دوره نخستین زندگی در اثنای وعظ از طبع او تراویده است<sup>۵۶</sup> که برخی از این ابیات در مثنوی و دیوانش راه یافته است.<sup>۵۷</sup>

«چندان که تو در طلب، از یک پوست بیرون می‌آیی، عروس  
معنی از یک پوست بیرون می‌آید و چون تو از دوم پوست بیرون  
می‌آیی، او از دوم پوست بیرون می‌آید؛ می‌گوید که:  
«اگر یگانه شوی، با تو دل یگانه کنم

ز مهر خلق و هوای کسان کرانه کنم»  
چون تو باز به حکیم هوی وحشت در پوست‌اندر می‌روی، او نیز  
در حجاب می‌رود، می‌گویی: عروس معنی، ای مطلوب عالم! ای  
صورت غیبی، ای کمال بی‌عیبی! جمال نمودی باز چرا در  
حجاب رفتی؟ او جواب می‌گوید: زیرا که تو در حجاب هوا  
شهووت رفتی.

«دل‌دار چنان مشوش آمد که مپرس

هجرانش چنان پر آتش آمد که مپرس

گفتم که: مکن؛ گفت: مکن تا نکنم

زین یک سختم چنان خوش آمد که مپرس»<sup>۵۸</sup>

افلاکی در بسیاری حکایات به شعرخوانی مولانا در حین معرفت‌گویی و برگزاری مجالس اشاره کرده است:

«هم چنان منقولست که روزی در محفلی معرفت می‌فرمود؛

گفت: سلطان‌العارفین بایزید رَحْمَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ سَخَنِي عَجِبَ فَرْمُودَهُ

است و در غایت خوبی گفته که من به حضرت محمد رسول الله برای شقی قمر و فلق حجر و اجتماع شجر و تلکم نبات و مدّز، ایمان نیاوردم؛ بلکه ایمان برای آن آوردم که از کمال حکمت اصحاب و امت خود را از شرب شراب نهی کرد و بر امت خود حرام کرد، ... چه اگر در آن مزه لذتی و منفعتی بودی، اوّل خود کردی و دیگران را هم ترغیب دادی و چون شاگرد خاص خالق بود، آن چه از حق شنید، آن را کرد و آن را گفت:

ترک این شرب از بگویی یک دو روز

نکنی اندر شراب خلد پوز

چونک اغلب بد بدند و ناپسند

همه می را محرم کرده‌اند.<sup>۵۹</sup>

مولانا بسیاری از آثار شعرای عرب را مطالعه کرده و پیوسته گرم خواندن اشعار عرب بود؛ چنان که «شمس» او را از مطالعه دیوان متنبی، منع کرده بود.<sup>۶۰</sup> این نکته به وضوح، اشتغال مولانا را به مطالعه شعر عرب نشان می‌دهد. طبیعتاً بسیاری از این ابیات را در خاطر خود داشته و گه‌گاه خود نیز ابیاتی عربی می‌سروده است و این ابیات را در حین مجلس‌گویی، مناسب موضوع سخن به‌عنوان شاهد و مثال بیان داشته است؛ چنانچه در مجالس سبّعه و مناقب العارفین می‌بینیم. هرچند تعداد ابیات عربی به کار رفته در مجالس مولانا، نسبت به ابیات فارسی بسیار کم‌تر است؛ در حد خود چشم‌گیر و قابل توجه است.

«قرأ المقری. بیارای مقری، سلاسل جلال اجزای عاشقان را به

الحان قرآن بجنان بگو که: بسم الله الرحمن الرحيم.

بسم‌الله مسبب‌الاسباب لعباد و مفتوح‌الابواب

و رضیت بالرحمن ربی محسن فهو الذی يعطی بغير حساب

و رجوت مغفرة الرحيم المرتجى عند الذنوب الغافر التواب<sup>۶۱ ۶۲</sup>»

افلاکی نیز به کاربرد ابیات عربی در مجالس توسط مولوی توجه داشته و در چندین حکایت به آن اشاره کرده است:

«هم چنان منقول است که روزی در صفت بدگوه‌ران منکر،

معانی می‌گفت: فرمود که مگر عقربی در کنار جویی گشت

می‌کرد؛ از ناگاه سنگ‌پشتی یعنی کاسو، سوی عقرب پیامد که در

چه کاری؟ گفت: چاره‌ای می‌جویم تا آن‌سوی جویم گذر  
افتد... کاسو به حکم شفقت و غریب‌نوازی عقرب را... بر پشت  
بگرفت؛ چون به میانه جو رسیدند، عقرب را هوس نیش زدن  
شد؛ بر پشت سنگ پشت خیشی می‌کرد؛ پرسید که: چه می‌کنی؟  
گفت: هنر‌نمایی می‌کنم؛ تو گرم خود نموده، بر ریش من مرهم  
نهادی، من بر تو نیش می‌زنم... همان لحظه کاسو در آب غوطه  
خورد و عقرب نابه‌کار، به مار جهنم پیوست و این بیت را فرمود:  
أَلَا فَاقْتُلُوا النَّفْسَ الْخَبِيثَٰةَ وَبَادِرُوا الْوَلَاتِ تَرَكُوهَا حَيْثَ فَهِيَ عَقْرَبٌ ۖ<sup>۶۳</sup> ۶۴

### ۵- ضرب‌المثل‌ها:

یکی دیگر از زینت‌های سخن‌وری در مجالس صوفیه، استفاده از ضرب‌المثل‌ها و امثال‌وحکم است. ضرب‌المثل‌ها، گذشته از اشتغال بر مطالب و نکات ارزشمند اخلاقی و ادبی، فواید لغوی فراوان و هم‌چنین آشنایی با واژه‌ها و مصطلحات پیشه‌وران، صنعت‌گران و ارباب حرف و مشاغل، ما را در شناخت افکار، روحیات، اخلاق و صفات گذشتگان که در طول تاریخ سینه‌به‌سینه و دست‌به‌دست گشته و به ما سپرده شده است، بسیار یاری‌گر است؛ بنابراین صوفیان نیز در لابه‌لای سخنانشان، درحین مجلس‌گویی، از ضرب‌المثل‌های رایج فارسی و حتی عربی نیز استفاده می‌کردند و بر لطف و زیبایی سخنان خود، با به‌کار بردن امثال مناسب با محتوای سخن، می‌افزودند.

ابوسعید ابی‌الخیر نیز از ضرب‌المثل‌های رایج فارسی و عربی، به‌طرز بسیار زیبایی در سخن خود استفاده کرده است.

جمال‌الدین ابوروح در حکایات و روایات خود، به ضرب‌المثل‌هایی که ابوسعید در مجالس به‌کار برده، اشاره‌ای نکرده؛ اما محمدبن منور در چندین حکایت، ضرب‌المثل‌هایی را که ابوسعید درحین مجلس‌گویی به‌کار برده، ذکر کرده است:

«در آن وقت که شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز به نیشابور بود، مؤذن مسجد مطرز، یک شب سحرگاه، بر مناره قرآن می‌خواند و در آن همسایگی ترکی بیمار بود، آن ترک را بر آواز آن مؤذن وقت خوش بود و بسیاری بگریست. چون روز شد

کس فرستاد و مؤذن را بخواند و گفت: «دوش بر مناره قرآن تو می خواندی؟ گفت: «آری»؛ گفت: «دیگر بار بر بخوان». مؤذن پنج آیتی بر خواند. ترک بگریست و آن مؤذن را دو درست زر داد. چون مؤذن از نزدیک آن ترک بیرون آمد، به مجلس شیخ آمد. شیخ سخن می گفت. در میان مجلس، دو سگ بان از در خانقاه شیخ درآمدند و از شیخ چیزی خواستند. شیخ روی به مؤذن کرد و گفت: «آن دو درست زر، که این ساعت آن ترک به تو داد، به هر دو ده». مؤذن در تفکر بماند که ترک، زر تنها به من داد؛ آن جا هیچ کس نبود. شیخ چه گونه بدانست؟ او در تفکر بود. شیخ گفت: «بسیاری اندیشه مکن که آب گرمابه پارگین را شاید!» مؤذن را وقت خوش گشت و زر بدیشان داد.<sup>۶۵</sup>

مولانا نیز در مجالس خود و در حین معرفت گویی، در اثنای سخنانش، ضرب المثل های بسیار زیبا و رایج فارسی و عربی را متناسب با بحث و موضوع سخن به کار می برد.

«علی آنفهم» این ظلم بر خود کردید و بپنداشتید که بر دیگران می کنید. آتش در دکان خود زدیت و سرمایه خود را سوختید و شاد می بودیت که دکان خصمان خود را می سوزیم. «بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی».<sup>۶۶</sup>

مولانا از ضرب المثل های عربی نیز همان طور که ذکر شد در مجالس سبعه

استفاده کرده است:

«... مرا سجده بکن تا تو را برهانم . گفت: این چه مقام سجود است؛ گردن من در طناب است! گفت: به سر اشارتی بکن به نیت سجود «و العاقل یکفیه الاشارة» برصیصیا از حلاوت جان سجود کرد. طناب در گردنش سخت شد».<sup>۶۷</sup>

افلاکی به استفاده مولانا از امثال و حکم در مجالس وعظ اشاره نکرده است.

## ۶- حکایات:

صوفیه بر اثر آمیزش با مردم و به قصد ارشاد آنان، در مجالسی که برگزار می‌کردند، اغلب به فارسی روان ساده‌ای سخن می‌گفتند و مطالب خود را هم‌راه با حکایات بیان می‌کردند تا بیش‌تر و به‌تر در ذهن شنونده جای‌گیر شود.

طرح داستان‌ها و حکایاتی برگرفته از زندگی قشرهای مختلف مردم که با سلیق و علایق ایشان آلفت و پیوندی ناگسستنی داشت، در برنامه مجلس‌گویان جای‌گاه ویژه‌ای داشت و در حکایاتی که برای بیان مقصود خود، مطرح می‌کردند، ذکر هزل‌ها و مثال‌های متداول در بین مردم، مستمعان را به شنیدن، بیش‌تر راغب و علاقه‌مند می‌کرد و باید گفت قصه‌گویی و حکایت‌پردازی، با مجالس صوفیه رابطه‌ای نزدیک دارد؛ به‌طوری‌که احساسات و اندیشه‌های آدمی، در لابه‌لای آن به زبانی رسا و بلیغ بازگو می‌شود.

خمیرمایه اصلی و مضمون حکایات، اغلب از زندگی عادی و روزمره مردم کوچه و بازار و یا حتی سرگذشت خود شیخ گرفته شده است و شیخ مجلس‌گو در زیر پوشش همین نوع حکایات عامه‌پسند، نرم‌نرمک نظر مطلوب خود را پایه‌گذاری و بعد، در کنار آن، موضوع اصلی را مطرح می‌کرد.<sup>۶۸</sup>

ابوسعید نیز باهدف تهذیب و تربیت مریدان و حاضران مجلس، این روش را به‌کار می‌بست و در این زمینه، وی پیشاهنگ عارفان بزرگی از جمله سنایی، عطار، مولانا و دیگر عارفان به‌حساب می‌آید؛ زیرا این دسته از عارفان نیز ترجیح داده‌اند که حقایق زندگی و معانی عرفانی را در قالب داستان‌های دل‌نشین و حکایات جذاب بیان کنند.<sup>۶۹</sup> البته بیش‌تر حکایاتی که ابوسعید در مجالس بیان می‌کرد، داستان‌هایی از زندگی و سرگذشت خود بود که جنبه حکمت‌آمیز و پندگونه داشت و در اکثر موارد، نکته‌ای عرفانی در دل آن حکایات نهفته بود. جمال‌الدین ابوروح چنین روایت می‌کند:

«استاد عبدالرحمن گفت کی در نیشابور شیخ مجلس می‌داشت. یکی درآمد و سلام گفت و گفت: «مردی غریبم و درین شهر درآمدم. همه شهر آوازه تو می‌بینم. می‌گویند که تو را کرامات ظاهرست؛ اکنون کرامتی به من نمای» و شیخ گفت: «ما به آمل بودیم، به نزدیک شیخ ابوالعباس قصاب؛ او را همین واقعه افتاد. یکی به‌نزد شیخ ابوالعباس درآمد و همین سؤال بکرد. شیخ



گفت: می بینی چیست از احوال ما که آن نه کراماتست. آنج  
 این جا می بینی پسر قصابی است از پدر قصابی آموخته؛ چیزی  
 بدو نمودند و او را ربودند و به بغداد تاختند. پیش ابوبکر شبلی  
 بردند و از آن جا به مکه بردند و از آن جا به بیت المقدس بردند و  
 خضر را «علیه السلام» آن جا به وی نمودند و در دل خضر  
 افکندند تا ما را قبول کند و صحبت افتاد؛ پس آن گاه این جا  
 باز آوردند و عالمی را روی به ما آوردند تا از خرابات ها می آیند و  
 از فسادها توبه می کنند و از اطراف عالم سوختگان او را از ما  
 می جویند. کرامت بیش از این چه بود؟ ... «این نه گرم اوست کی  
 پسر بزکشی در صدر بزرگان بنشیند ... این همه نه کرامتست؟»  
 آن گه شیخ ما گفت: «یا جوان مرد! ما را بسا تو نیز همانست که  
 شیخ ابوالعباس را با آن مرد» ... شیخ گفت: «هر که به جمله کریم  
 را باشد، همه حرکات و سکنات وی کرامت بو.»<sup>۷۰</sup>

محمدین منور در چندین حکایت به این مسأله اشاره کرده است:

«شیخ ما ابوسعید، قدس الله روحه العزیز، در نیشابور مجلس  
 می گفت. در میانه مجلس گفت: «استادامام دیر می رسد.» دو بار  
 بگفت که «عجب عجب!» ساعتی سخن گفت... استادامام از در  
 درآمد... شیخ روی به استاد کرد و گفت: «یا استاد! ما دوش از تو  
 غافل بوده ایم. عبادت تو به حکایتی بخواهم گفت:  
 روزی دهقانی نشسته بود. برزگر او را خیار نوباوه آورد. دهقان  
 حساب خانه برگرفت؛ هرکس را یکی بنهاد و یکی فرا غلام داد  
 که بر پای ایستاده بود. دهقان را هیچ نماند. غلام خدمت کرد؛  
 بستاند و می خورد. خواجه را نیز آرزو آمد؛ گفت: پاره ای فرا من  
 ده. غلام خدمت کرد و پاره ای فراخواجه داد. دهقان چون به  
 دهان برد، تلخ بود. گفت: ای غلام، خیاری بدین تلخی و تو  
 بدین خوشی می خوردی؟ گفت: از دست خداوندی که چندین  
 سال شیرینی خورده باشم، به یک تلخی چه عذر آرم که رد کنم،  
 ای استاد.»<sup>۷۱</sup>

مولانا از این شیوه و زینت سخن وری تنها سرحد کمال استفاده کرده و در  
 مجالس خود از آن بهره جسته است. وی در مجالس مختلف و موقعیت های

گوناگون با توجه به موضوع مورد بحث، برای تفهیم به‌تر و تأثیر بیش‌تر سخنش بر مخاطبان، با استفاده از حکایات ساده، زیبا، جذاب و پرمحتوا به مقصود خود که ارشاد و هدایت مجلسیان بود نایل می‌شد.

حکایات و قصه‌های مولانا به‌ندرت ممکن است ابداع خود وی باشد و غالباً برگرفته از روایات و مجموعه‌های مشهور و متداول در عصر وی از جمله: کلیه و دمنه، مرزبان‌نامه، سندبادنامه، قابوس‌نامه و ... است.<sup>۷۲</sup>

گاهی اوقات مولانا علاوه بر بیان حکایت‌ها و قصه‌های عامیانه و متداول، به حکایت‌ها و داستان‌هایی از زندگی پیامبران و اولیا نیز می‌پرداخته است.

«روزی باد، به حکم توسنی، از راه سرعت حرکت، در انبان آرد پیرزنی درآمد و آن آرد پیرزن را بریخت. پیرزن از تهور باد، به تظلم به حضرت سلیمان آمد که ای ولی عهد امرحق، ... باد که به حکم توست در میدان «وسخرنا له الريح» می‌شد؛ فعل «و يرسل الريح» به رسم ذات نامحسوس خود در انبان آرد من آمد و آردم بریخت. تاوان آرد من از باد بستان یا باد را ادب کن، تا بار دیگر گرد دست‌رشت بیوه‌زنان نگرود. سلیمان گفت: هم باد را ادب کنم و هم تو را ضمان و غرامت بکشم. بروید از کسب زنبیل‌بافی من آرد پیرزن بدهید و باد را به زندان حبس کنید تا بدانید که بادی را که نه مکلف است و نه مخاطب، از بهر حق پیرزنی حبس می‌کنند. عدل «لمن الملك اليوم» ظالمانی را که دل پیر و جوان را به ظلم کباب کنند، فرو نخواهد گذاشتن.»<sup>۷۳</sup>

احمد افلاکی نیز در مناقب‌العارفین ضمن حکایت‌های متعددی از معرفت‌گویی و مجالس مولانا به شیوه حکایت‌پردازی وی در مجالس اشاره کرده است:

«هم‌چنان روزی حضرت مولانا اصحاب را معانی می‌فرمود؛ دراثانی سخن حکایتی مثال آورد که مگر نحوی‌ای در چاه افتاده بود؛ درویشی صاحب‌دل بر سر چاه رسیده، بانگی زد که ریسمان و ذول بیارید تا نحوی را از چاه بیرون کشیم. نحوی مغرور اعتراض کرد که رسن و ذلو بگو. درویش دست از خلاص او بازکشید و گفت تا من نحو آموزم، تو در چاه بنشین. اکنون جماعتی که اسیر چاه و طبیعت گشته‌اند و پیوسته به پُر هنر

خود می‌پرند، تا ترک آن خیالات و هنرها نکنند و پیش اولیا  
سرنهند، حَقّاً که از آن چاه خلاص نیابند.<sup>۷۴</sup>

### نتیجه:

مجالس صوفیه را می‌توان از نخستین خاست‌گاه‌ها و پایگاه‌های نشر تعالیم صوفیه به‌شمار آورد؛ جای‌گاهی که مه‌تر و مقتدای ژرف‌اندیش، شیخ، پیر، مرشد یا مراد متناسب با ظرفیت و نیاز فکری و روحی سالکان و روندگان طریقت با طرح و شرح مباحث و مسائلی به‌طریق و عطف و اندرز، با انگیزه ارشاد به تهذیب اخلاق و تزکیه نفس آدمی می‌پرداخت.

مجالس و عطف صوفیان در ادبیات دینی هر قوم، جای‌گاه ویژه‌ای دارد و شیخ مجلس‌گو در این مجالس بر آن است که والاترین اندیشه‌ها را در قالب کلامی منطقی به مخاطب القا کند و از آن‌جا که کیمیای سعادت ابدی، صحبت است و هیچ چیز در نفوس آدمیان به‌اندازه صحبت تأثیر ندارد، این سخنان به‌گونه‌ای مؤثر در دل می‌نشیند؛ تاجایی که برخی از آن‌ها قرن‌ها باقی مانده و در ردیف شاه‌کارهای آثار ادبی آن ملت قرار می‌گیرد.

مشایخ صوفیه در مجالسی که برگزار می‌کردند، سعی بر آن داشتند که سخنان خود را ساده و روان بیان دارند و از هرگونه گزافه‌گویی و اغراق پرهیز می‌کردند و هدفشان تنها بیان مطالب موردنظر نبود؛ بلکه در پی یافتن وسایلی برای جلب توجه شنونده و تأثیر بیش‌تر بخشیدن به کلام خود نیز بودند و از آن‌جا که محتوای اصلی این مجالس، بر مذهب و دین استوار بود، مجلس‌گویان معمولاً سخن خود را به آیات قرآن و احادیث و اقوال بزرگان، مزین می‌کردند که باعث می‌شد تحذیر یا اغراء ایشان مستند شده، قبول بیش‌تری در مخاطبان ایجاد شود. هم‌چنین بسیاری از مفاهیم پندآمیز و عبرت‌آموز را در قالبی دل‌نشین و شیرین از اشعار، ضرب‌المثل‌ها، حکایات و... قرار داده، به‌صورت چاشنی و معجون مطبوع و سلامت‌بخش به شیفتگان و مشتاقان مجالس خود عرضه می‌داشتند تا گفتار و مواظشان به‌تر جذب ذهن مستعمان شود. از همین‌جا می‌توان این‌گونه مجالس

را محل انعکاس بخشی از آداب، عادات، اندیشه‌ها و زندگی مردم عهدشان دانست.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مایر، ۱۳۷۸: ۴۰۲.
- ۲- مطهری، ۱۳۴۷: ۲۰۵.
- ۳- فاضل، ۱۳۸۰: ۹۸۵.
- ۴- یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۱۰/۱.
- ۵- محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۲۰۱/۱ و ۲۰۲. برای مطالعه بیشتر تر نک: اسرارالتوحید، ۱۰۲/۱ و ۲۰۰.
- ۶- شوری (۴۲): ۹۲، خدا را به بندگان لطف بسیار است.
- ۷- جمال‌الدین ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۱۸ و ۱۱۹. برای مطالعه بیشتر تر نک: حالات و سخنان ابوسعید ابی‌الخیر: ۱۲۲ و ۱۳۳.
- ۸- زندگی به علم است و آسایش در معرفت، و ذوق در ذکر است و ثواب توحید، نظر به خداوند است در بهشت و ثواب ادای فرمان او، بهشت است و ثواب اجتناب از نهی، رهایی از آتش است.
- ۹- محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۳۰۸. فاطر (۳۵): ۱۷ - ۱۵: ای مردم شما به خدا محتاجید و تنها خداست که بی‌نیاز و ستوده است؛ اگر بخواهد همه شما را به دیار عدم فرستد و خلقی از نو به عرصه وجود آرد، هیچ این کار بر خدا دشوار نیست. برای مطالعه بیشتر تر نک: اسرارالتوحید، ۱۰۱/۱، ۲۷۰، ۲۸۹، ۳۰۹.
- ۱۰- سپاس بر خدایی که از ضد و همانند، منزه و از داشتن شبیه و نظیر مبرا است؛ از نابودی و فانی شدن برتر است؛ قدیمی که پاینده و بی‌زوال است؛ تغییردهنده دل‌هاست و زمان‌ها و سرنوشت‌ها را تحول می‌بخشد؛ حال‌ها را دیگرگون می‌کند. در قبال او نتوان گفت که کی و تا کی؟ بر خدای قدیم گفتن چنین عباراتی محال است. جهان را بدون الگو و پیروی از کسی پدیدار کرد. آدم و خاندان او را از کلوخی بدبو بیافرید. برخی از آنان اهل بهشت و برخی اهل جهنمند. گروهی رانده از درگاه الهی هستند، دسته‌ای شایسته وصالند. برخی شربت بدبختی سر می‌کشند و بعضی جامه نیک‌بختی بر تن می‌کنند.

- ۱۱- انبیاء (۲۱): ۲۳: آنچه خدا انجام دهد، بازخواستی ندارد.
- ۱۲- مولوی، ۱۳۷۹: ۱۰۷. برای مطالعه بیشتر تر نک: مجالس سبعه: ۹۷، ۸۷، ۱۹.
- ۱۳- سبحانی، ۱۳۷۹: ۴.
- ۱۴- سبا (۳۳): ۷۲؛ و انسان ناتوان پذیرفت و انسان هم بسیار ستم کار و نادان است.
- ۱۵- همان سوره: همان آیه: ما بر آسمانها و زمین و کوههای عالم عرض امانت کردیم. همه از تحمل آن امتناع ورزیدند و اندیشه کردند.
- ۱۶- مولوی، ۱۳۷۹: ۲۵؛ برای مطالعه بیشتر تر نک: مجالس سبعه: ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴.
- ۱۷- النمل (۲۷): ۱۲: آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را به اجابت می‌رساند.
- ۱۸- افلاکی، ۱۳۶۲: ۱/۴۰۰. برای مطالعه بیشتر تر نک: مناقب العارفین: ۳۱، ۳۲، ۱۱۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۷۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۹۲، ۳۹۳.
- ۱۹- حنالفخوری، ۱۳۸۱: ۱۶۴ و ۱۶۵.
- ۲۰- فقر تمام تر یا غنا؟
- ۲۱- خدای تعالی از آن روز که جهان را آفرید بدان ننگریست از خشم خویش نسبت بدان.
- ۲۲- خدای به صورت‌های شمایان نمی‌نگرد بلکه به دل‌هاتان می‌نگرد.
- ۲۳- جمال‌الدین ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۲۲، ۱۲۱. برای مطالعه بیشتر تر نک: حالات و سخنان ابوسعید ابي‌الخیر: ۱۵۱، ۱۲۳.
- ۲۴- پرهیزید از فراست مؤمن که او به نور خدا می‌نگرد.
- ۲۵- محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۱۰۲/۱ و ۱۰۱. برای مطالعه بیشتر تر نک: اسرار التوحید: ۳۰۷/۱، ۳۰۸، ۳۰۹، ۲۰۱، ۲۰۳.
- ۲۶- بی‌روتقی کار امت من، هنگام فاسد شدن امت است؛ مگر کسانی که هنگام فساد امت به شیوه من تمسک کنند؛ در این حال آنان را پاداش ۱۰۰۰۰۰ شهید خواهند داد.
- ۲۷- به جان تو که آنان در مستی خود حیران بودند.
- ۲۸- اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم.
- ۲۹- من فصیح‌ترین مرد عرب و عجمم.
- ۳۰- آدم و پیامبران دیگر روز قیامت تحت حمایت من خواهند بود؛ اما این برای من افتخاری ندارد؛ فقر افتخار من است.

- ۳۱- مولوی، ۱۳۶۵: ۲۱. برای مطالعه بیشتر تر نک: مجالس سبیه: ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۰، ۵۰، ۵۳، ۵۸، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳.
- ۳۲- فرمان داده شدم به مدارا کردن با مردم و نیک‌خلفی در حالی که آزار ندید هیچ پیغمبری به اندازه‌ای که من آزار دیدم.
- ۳۳- پروردگارا قوم مرا هدایت کن زیرا که آن‌ها نمی‌دانند.
- ۳۴- افلاکی، ۱۳۶۲: ۱۶۲/۱ و ۱۶۳. برای مطالعه بیشتر تر نک: مناقب‌العارفین: ۱۵۸/۱، ۱۵۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۷۱، ۵۰۴.
- ۳۵- هیچ‌کس روی سلامت نبیند تا آن‌گاه که در تدبیر هم‌چون اهل قبور بود.
- ۳۶- جمال‌الدین ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۱۸. برای مطالعه بیشتر تر نک: حالات و سخنان ابوسعید ابی‌الخیر: ۱۲۴.
- ۳۷- بنده مرد و او هم چنان جاودانه است.
- ۳۸- محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۲۴۱/۱. برای مطالعه بیشتر تر نک: اسرارالتوحید: ۲۰۳/۱، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵.
- ۳۹- فرزند عمل مباشید و فرزند ازل باشید.
- ۴۰- زاهد گوید: چه کنم؟ ولی عارف گوید: او چه کند؟
- ۴۱- مولوی، ۱۳۷۹: ۷۸ و ۷۹. برای مطالعه بیشتر تر نک: مجالس سبیه: ۲۲، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۶، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۹، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۵، ۱۱۰.
- ۴۲- من هیچ چیز را ندیدم جز این که خداوند را در آن مشاهده کردم.
- ۴۳- افلاکی، ۱۳۶۲: ۵۰۴/۱. برای مطالعه بیشتر تر نک: مناقب‌العارفین، ۱۵۲/۱، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱.
- ۴۴- کیانی، ۱۳۸۰، ۳۸۱.
- ۴۵- زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۱۴۴.
- ۴۶- دامادی، ۱۳۶۷: ۷۱.
- ۴۷- زرین‌کوب، ۱۳۸۰: ۱۴۴.
- ۴۸- زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۴۲.
- ۴۹- زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۶۳ و شفیع کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۸.
- ۵۰- جمال‌الدین ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۳۴. برای مطالعه بیشتر تر نک: حالات سخنان ابوسعید ابی‌الخیر: ۹۰، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵.
- ۵۱- محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۱۰۴/۱. برای مطالعه بیشتر تر نک: اسرارالتوحید: ۵۹/۱، ۶۲، ۶۸، ۷۳، ۸۴، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۲، ۱۶۰، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۶۷، ۲۶۹، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۴۳، ۳۴۶ و نیز نک: چشیدن طعم وقت: ۱۵۹، ۱۷۹.

۵۲- مایر، ۱۳۷۸: ۲۴۱.

۵۳- پشتاب به سوی مادری مهربان و نوازشگر که همواره در فراق تو زاری می‌کند و اشک می‌ریزد.

۵۴- محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۱۲۷/۱؛ مولوی، ۱۳۷۹: ۲۶ و ۲۷. برای مطالعه بیشتر نک:

اسرارالتوحید، ۱۳۰/۱، ۲۰۳، ۳۱۵.

۵۵- گولپنارلی، ۱۳۷۵: ۴۰۶ و ۴۰۷.

۵۶- همان: ۴۰۹.

۵۷- همان: ۴۱۱.

۵۸- مولوی، ۱۳۷۹: ۲۶ و ۲۷. برای مطالعه بیشتر نک: مجالس سبعة: ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷.

۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵.

۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱.

۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳.

۵۹- افلاکی، ۱۳۶۲: ۱۵۷/۱ و ۱۵۷. برای مطالعه بیشتر نک: مناقب العارفین: ۱/۱۱۲، ۱۱۴.

۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۷.

۳۰۱، ۳۰۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۲، ۴۳۶، ۴۴۷، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۸۳.

۴۹۴، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۷، ۵۶۵.

۶۰- همان: ۶۲۳/۲.

۶۱- به نام خدایی که سبب‌ساز بندگان است و گشاینده درهای رحمت است. از پروردگار خوشنودم. او خدایی است که عطای بی‌شمار دارد. به بخشش آن خدای بخشنده امیدوارم؛ او خدایی است که گناه بندگان را می‌بخشد و توبه او را می‌پذیرد.

۶۲- مولوی، ۱۳۷۹: ۷۱. برای مطالعه بیشتر نک به: مجالس سبعة: ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۹، ۸۱، ۹، ۴۱، ۶۷، ۶۹.

۹۶.

۶۳- هان بکشید نفس خبیث را و در کشتن آن شتاب کنید و آنرا زنده رها نکنید که آن کج‌دم است.

۶۴- افلاکی، ۱۳۶۲/۱، ۵۶۴. برای مطالعه بیشتر نک: مناقب العارفین: ۱/۵۳۰، ۵۱۰، ۱۱۵.

۶۵- محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۱۱۱/۱. برای مطالعه بیشتر نک: اسرارالتوحید: ۵۱/۱، ۶۸، ۸۰.

۱۶۹، ۲۴۵، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۲۷، ۳۴۰.

۶۶- مولوی، ۱۳۷۹: ۳۸.

۶۷- همان، ۵۱. یک اشاره برای انسان عاقل کافی است. برای آگاهی بیشتر نک: امثال و حکم:

۲۵۸/۱

۶۸- فاضل، ۱۳۸۰: ۹۶۹.

- ۶۹- دامادی، ۱۳۶۷: ۹۴.
- ۷۰- جمال‌الدین ابوروح، ۱۳۸۴: ۱۰۶ و ۱۰۵. برای مطالعه بیش‌تر نک: حالات و سخنان ابوسعید ابن‌الخیر، ۱۳۱.
- ۷۱- محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۷۸، ۷۷/۱. برای مطالعه بیش‌تر نک: اسرارالتوحید: ۳۳/۱ - ۳۶، ۴۳، ۱۵۸، ۳۷۲.
- ۷۲- زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۳۰۰.
- ۷۳- مولوی، ۱۳۷۹: ۶۹. برای مطالعه بیش‌تر نک: مجالس سبعة: ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۹۱، ۹۵، ۱۱۸، ۱۱۹.
- ۷۴- افلاکی، ۱۳۶۲: ۱۳۶/۱. برای مطالعه بیش‌تر نک: مناقب‌العارفين: ۳۵، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۷۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۶۴، ۵۶۵.





## منابع

- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۷۰.
- ابوسعید ابی‌الخیر: چشیدن طعم وقت (از میراث عرفانی ابوسعید ابی‌الخیر)، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد: مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازنجی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- جمال‌الدین ابوروح: حالات و سخنان ابوسعید ابی‌الخیر، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران: سخن، ۱۳۸۴.
- حنالفاخوری: تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ پنجم، تهران: توس، ۱۳۸۱.
- دامادی، سید محمود: ابوسعیدنامه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- دهخدا، علی‌اکبر: امثال و حکم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- زرین‌کوب، عبدالحسین: ارزش میراث صوفیه، چاپ دهم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- \_\_\_\_\_ : تصوف ایرانی در منظر تاریخی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: سخن، ۱۳۸۳.
- \_\_\_\_\_ : جست‌وجو در تصوف ایران، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا: مقدمه چشیدن طعم وقت (از میراث عرفانی ابوسعید ابی‌الخیر)، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
- فاضل، علی: «جستاری نو در نثر تعلیمی صوفیانه»، مندرج در محقق‌نامه به اهتمام بهاء‌الدین خرمشاهی و جوایا جهانبخش، تهران: انتشارات سینانگار، ۱۳۸۰، ج ۲، صص ۹۵۲-۹۹۵.
- کیانی، محسن: تاریخ خانقاه در ایران، چاپ دوم، تهران: طهوری، ۱۳۸۰.
- گولپینارلی، عبدالباقی: مولانا جلال‌الدین، ترجمه و توضیحات توفیق هاشم‌پور سبحانی، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.

مایر، فریتس: *حقیقت و افسانه* (ابوسعید ابی‌الخیر)، ترجمه مهرآفاق بایوردی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۸.

محمدبن منور: *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی‌سعید*، مقدمه و تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ۱۳۶۶.

مطهری، مرتضی: *ده گفتار*، تهران: نشر صدرا، ۱۳۴۷.

مولوی، جلال‌الدین محمد: *مجالس سبعه*، تصحیح و توضیحات توفیق هاشم‌پور سبحانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۹.

هاشم‌پور سبحانی، توفیق: *مقدمه مجالس سبعه*، چاپ سوم، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۹.

یوسفی، غلام‌حسین: *دیداری با اهل قلم*، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی